

Requiem in Khaghani Shervani

A. Ghanipour Malekshah¹, M. Mohseni²
S. Khosravi³

Abstract

One of the topics pleasant and efficient attention to the beginning of the poem in Dari literature has attracted scholars and poetry lovers Requiem writing in Persian poetry. The oldest of the poets of Persian poetry in Court. Khaghani Shervani is one of the poets he most common topics of his day trial edition has And his master's words proved types. Khaghani like other people, have always been a bittersweet transition events He is full of grief Court wrote in relatives mourning loved ones. In other words, given that the Requiem has made the right Svgnamh And elegies which is essential to the strength and elegance of the dilution effect and pleasant and Drdangyzy and Shvrafryny The elegies for the poet is feeling the fullest extent. This article has been Khaghani Requiem court.

Keywords: Khaghani, elegy, death, burning and pain.

جستاری در مرثیه‌های خاقانی شروانی

احمد غنی‌پور ملک‌شاه^۱، مرتضی محسنی^۲

سوگل خسروی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۷

چکیده

یکی از موضوعات دلپذیر و مؤثری که از آغاز شعر ذری تا امروز توجه ادب‌شناسان و شعردوستان را جلب کرده است، مرثیه‌سرایی است که از قدیمی‌ترین دوران در دیوان شاعران موجود بوده است و در این میان، تفاوت فقط در نوع ابراز آن و شدت و ضعف بیان تأثرات قلبی است. خاقانی شروانی یکی از شاعرانی است که در این زمینه طبع‌آزمایی کرده و مهارت و استادی خود را به ثبوت رسانده است. خاقانی که همچون دیگر انسان‌ها، همواره در گذر حوادث و رویدادهای تلخ و شیرین بود، دیوانش پر است از سوگ سروده‌هایی در ماتم عزیزان و خویشاوندان. مرثیه‌های خاقانی نمایانگر اوج عاطفه و قلّه احساس این شاعر نازکدل است و از پراحساس‌ترین و شاعرانه‌ترین آثار اوست. مرثیه‌های این شاعر داغ‌دیده و آزرده شروان از سوز دل و آتش درون او حکایت می‌کند. سوز و گدازی که هرگونه حجابی را به آتش می‌کشد و با زبانی ساده و بی‌تکلف، غوغا و آشوب دلش را برملا می‌کند و شرط اساسی مرثیه که همانا لطافت و رقت و دردانگیزی و شورآفرینی و قوت تأثیر و دلنشینی است، در مرثیه این شاعر در سر حد کمال احساس می‌شود. در این مقاله به بررسی مرثیه در دیوان خاقانی پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: خاقانی، مرثیه، مرگ، سوز و درد.

1. Associated Professor at Mazandaran University.
2. Associated Professor at Mazandaran University.
3. Ph.D Candidate of Persian Language and Literature at Mazandaran University.

۱. دانشیار دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول).
ghanipour48@gmail.com
۲. دانشیار دانشگاه مازندران.
mohseni45@yahoo.com
۳. دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران.
sogol.khosravi@yahoo.com

مقدمه

انسان‌ها همواره در گذر حادثه‌های تلخ و شیرین و رویدادهای مختلف قرار می‌گیرند. تردیدی نیست که در چنین شرایطی که انسان ناگزیر به زندگی کردن در آن است، همواره سوگ سروده‌هایی در ماتم عزیزان و اظهار دروغ و زاری بر فقدان آنان را می‌توان در دفتر شاعران هر دوره مشاهده نمود.

رثا به عنوان یکی از اغراض مستقل شعری، سروده‌ای است که از قلب آتشین و زخم خورده شاعر سرچشمه می‌گیرد و نغمه‌های بیت بیت آن بسان قطره‌هایی پیاپی بر پهنه شعر نقش می‌بندد. یکی از این شاعران بسیار حساس و زودرنج خاقانی بود که رخدادهای زندگی وی را به شدت تحت تأثیر قرار می‌داد و همین امر سبب شده بود که او گهگاه مرثیه نیز بسراید. او که در طی زندگی شاهد مرگ فرزند ناکام، همسر محبوب، عموی که به جای او، پدری‌ها نموده بود و پسرعمی که او را «استاد و دین و دنیای خود» می‌خواند و دیگر عزیزانش بوده، دیوانش سرشار از سوگ سروده‌هایی در رثا و ماتم آنان است.

خاقانی با رنج و مصیبت‌هایی که از زندان و مرگ فرزند و خویشان دیده و بدگویی حسودان را تحمل کرده، باز علو همت و صفای باطن و نیک‌اندیشی را از دست نداده و عزت نفس و بردباری را فرونگذاشته است. به طوری که گوید:

در این دامگه ارچه همدم ندارم
بحمدالله از هیچ غم غم ندارم
به سیمرخ مانم ز روی حقیقت
که از هیچ مخلوق همدم ندارم

(دیوان: ۳۱ و ۳۲)

خاقانی گویی هرچه می‌اندیشیده و هرچه احساس می‌کرده و در زمانه دیده و شنیده، به شعر درآورده و بر صفحه روزگار برجای گذارده است. او عقاید مذهبی، رنج و مسافرت، مدح ممدوح، گله و شکایت از مردم روزگار، پند و اندرز، غم و غصه، فراق و ماتم خانواده و اهل و فرزندان و هرچه که از خاطرش گذشته به لباس شعر در آورده و به کمک الفاظ و ترکیبات و تشبیهاتی که خود ساخته بیان داشته است. روی هم رفته دیوان او نه تنها فرهنگ لغات و امثال و ترکیبات و اصطلاحات است؛ بلکه موجب آشنایی ما با فرهنگ و آداب و رسوم آن دوره می‌شود.^۱ (سجادی، ۱۳۸۵: ۵۷)

چارچوب مفهومی

۱. مرثیه و پیشینه آن

رثا در لغت به معنی «مُرده‌ستایی و گریه کردن بر مُرده و ذکر نیکی‌های او» است. مُرده‌ای که ممکن است از بزرگان قوم و شهر و دیاری باشد یا از عزیزان و کسان و خویشاوندان شاعر و یا از پیشوایان دین و ائمه اطهار باشد.^۲ (رزمجو، ۱۳۷۲: ۹۹) مرثیه از نظر ماهیت جزء ادب غنایی است، زیرا بنا به ارتباطی که ادبیات غنایی با احساسات و عواطف دارد، شاعری که با مرگ عزیزی روبه‌رو می‌شود در فراق و ماتم او، احساسات و عواطف لطیف خود را بیان می‌کند و سوز و دردهای درونی خویش را در فراق عزیزان خود به نمایش می‌گذارد. در این شکل خاص از شعر، عنصر عاطفه، احساس و تخیل بر جنبه عقل و منطق غلبه پیدا می‌کند. بنابراین، این قسم شعر که

غالباً با عواطف و احساسات شخص شاعر ارتباط دارد، از انواع ادبی کهنی است که از دیرباز در ادبیات مکت‌های گوناگون در مفهوم سوگ بر عزیزان از دست رفته به کار رفته است و از طرفی، شعر در بدو ظهور مورد حمایت و پشتیبانی دربار و مراکز حکومت قرار داشت و شعرای درباری و مدیحه‌سرا ملزم بودند. همچنان که مدایحی می‌سرایند در ماتم رجال درباری و بستگان ممدوح نیز در هنگام لزوم شعری بسازند، به این ترتیب این نوع شعر از قدیمی‌ترین دوران ظهور شعر و شاعری در ادبیات فارسی راه یافت و از آنجایی که انسان از همان آغاز سپیده دمان فجر تاریخ ناچار به تجربه مرگ بوده است، همواره از همان دوران اولیه شکل ساده‌ای از عزاداری و رثاء بین انسان‌ها رایج بوده که بعدها به مرور زمان دچار تغییر و تحول شده است.^۳

در مورد ریشه و ماده مرثیه، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. «قدامه بن جعفر» در کتاب *نقد الشعر*، تحت تأثیر تعالیم ارسطو، منشا موضوعات شعری را مدح و هجو می‌داند. وی مرثیه را نوعی مدیحه می‌شمارد و برشمردن اوصاف متوفی را قدر مشترکی می‌داند که رثا را به مدح نزدیک می‌کند. به طور کلی، او ماده مرثیه را «حب و علاقه مفراط» می‌داند. از منتقدان جدید، دکتر زرین کوب در کتاب *شعر بی‌دروغ*، شعر بی‌نقاب، «اغراق شاعرانه در وصف اشخاص» را موجب به وجود آمدن مرثیه می‌داند.^۵ (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۴۵)

تاریخ رثا در ادب تازی، کهن و در ادب پارسی، بسیار کهن است. سوگ سیاوش و مرگ

زریر در اساطیر ایران سابقه‌ای بس قدیم دارد، چنان‌که سوگ سیاوشان به نام آهنگی مشهور از آن واقعه جانکاه، یادگار است و یادگار زریران که از آثار منظوم بازمانده پهلوی است و این هر دو به صورتی کامل در *شاهنامه* جاویدان حکیم ابوالقاسم فردوسی جزء حماسه مردم ایران زمین آمده است. همچنین مرثیه‌ای به زبان پهلوی اشکانی وجود دارد که در مرگ یکی از پیشوایان مانوی به نام «مرزکو» سروده شده است.^۴ (امامی، ۱۳۶۸: ۲۰) رثا در شعر تازی هم از اغراض عمده شعری است و نامورترین شاعران عرب در دوره جاهلی که در این موضوع سخنانی استوار و ماندگار گفته‌اند، یکی مهلهل بن ربیع و دیگری خنساء است.^۶ (محسنی‌نیا، ۱۳۸۷: ۱۸۱)

مرثیه در شعر فارسی نیز سابقه‌ای دیرین دارد و در نخستین دوران شعر فارسی یعنی، دوران رودکی دیده می‌شود. در دوره اسلامی، قدیمی‌ترین مرثیه موجود، شعر ابوالینبغی درباره ویرانی سمرقند است و بعد از او به نقل از مؤلف *تاریخ سیستان*، قدیمی‌ترین مرثیه شعر فارسی از محمد بن وصیف سیستانی است که در زوال دولت صفاریان سروده شده است. (افسری کرمانی، ۱۳۷۱: ۱۶) بر ما معلوم نیست که شعرای ماقبل و معاصر رودکی مانند حنظله بادغیسی، فیروز مشرقی، ابوسلیک گرگانی، ابوشکور و شهید بلخی و دیگران در این زمینه سخنی گفته‌اند یا نگفته‌اند. قدر مسلم، آن است که در زمره آثار باقیمانده آنان، سخنی در رثا یافت نمی‌شود. بنابراین، باید گفت این فن در زبان و

دلا! دیدی که آن فرزانه‌فرزند،
چه دیداندر خَم این طاقِ رنگین
به جای لُوح سیمین در کنارش،
فلک بر سر نهادش لُوح سنگین

(دیوان: ۳۹۶)

در اقسام دیگر شعر نیز گاهگاهی مرثی دیده
می‌شود از جمله رباعی عمادی در مرثیه
عمادالدوله فرامرزی، شهریار مازندران سروده است:
اکنون که عماد دوله در خاک آسود،
وز دیده من، خاک شود خون‌آلود
در خاک نهاده چون توانم دیدن،
آن را که مرا ز خاک برداشته بود

(مؤتمن، ۱۳۴۶: ۷۹)

۳. اقسام مرثیه

مرثیه یا درباره مرگ پادشاه و وزیر یا یکی از
رجال علم و ادب است، مانند مرثیه فرخی
سیستانی در مرگ محمود غزنوی و یا درباره
فوت یکی از خویشان یا دوستان است، مانند
مرثی فردوسی و خاقانی و حافظ درباره مرگ
پسران خود. همچنین مرثیه، ممکن است درباره
یکی از ائمه دین باشد، مانند مرثی محتشم
کاشانی که از همه معروف‌تر، ترکیب‌بند اوست.
مرثیه ممکن است در مرگ کسی نباشد؛ بلکه در
فقدان و تباهی ارزش‌ها و گذشت ایام جوانی و
شادکامی یا زوال دوره مجد و عظمت باشد، مانند
مرثیه سعدی در خرابی بغداد به دست مغولان و
مرثیه خاقانی بر ایوان مداین و مجد و عظمت آن.
رثا را در شعر می‌توان به پنج قسم تقسیم کرد:^۹
رثای تشریفاتی و رسمی، رثای شخصی و

ادبیات فارسی، منحصرأ از رودکی شروع
می‌شود.^۷ از شعرای معاصر رودکی که شعری از
او در مرثیه باقی مانده، شیخ ابوالعباس فضل بن
عباس ربنجی بخارایی است که در سال ۳۳۱
شعری در تعزیت نصر بن احمد سامانی و تهنیت
جانشین او به سلطنت سروده است:^۸

پادشاهی گذشت خوب‌نژاد
پادشاهی نشست فرخ‌زاد
زان گذشته جهانیان غمگین
زاین نشسته جهانیان دلشاد

(مؤتمن: ۲۳۵)

۲. قالب‌های شعری مرثیه

مرثیه در ادبیات فارسی، غالباً منظوم است و ممکن
است در قالب‌های قصیده، قطعه، ترجیع‌بند،
ترکیب‌بند و گاهی غزل، رباعی و مثنوی باشد.
بیشتر شعرای ایران برای نظم مرثی در درجه اول،
اقسام ترجیعات و در درجه دوم، قصیده را
برگزیده‌اند. بعضی از مرثی نیز به صورت مثنوی و
حتی غزل ساخته شده است که هر یک از
قالب‌های شعری مناسب با یک یا چند هدف از
اهداف شعر است. برای نمونه غزل حافظ:

بلبلی، خون دلی خورد و گلی حاصل کرد
باد غیرت به صدش خار، پریشان دل کرد
طوطی را به خیال شگری، دل، خوش بود،
ناگهش، سیل فنا، نقش امل باطل کرد

(دیوان: ۱۶۴)

و شاعران هرگاه خواسته‌اند موضوع را به
اختصار بیان کنند، رشته قطعه را پیش کشیده‌اند.
از جمله قطعه حافظ در سوگ فرزندش:

خانوادگی، رثای دوستان، رثای مذهبی و رثای فلسفی. (همان: ۷۹)

شهر غزنین نه همان است که من دیدم پار،
چه فُتاد است که امسال، دگرگون شده کار
(شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۵۷)

۳-۱. رثای تشریفاتی و رسمی

این نوع مرثی، بیشتر از طرف شعرای درباری و مدیحه‌سرا و گویندگانی که به مقامات رسمی و حکومتی و یا خاندان‌های بزرگ مذهبی و غیرمذهبی انتساب داشته‌اند، سروده شده است. این دسته از شاعران هنگام بروز حوادث و مصائب برای ممدوح و یا منسوبان او، خواه از روی میل و خواه به اشاره ممدوح و یا قائم مقام او ناچار بودند از لحاظ شرکت در مراسم سوگواری و اجرای مراسم معمول وظیفه تشریفاتی خود را انجام دهند و قصیده‌ای در تجلیل مقام مُتوفی و اهمیت و بزرگی مصیبت و تسلیت بازماندگان بسازند و در مجالس رسمی سوگواری بخوانند. (مردانی، ۱۳۸۱: ۴۵) این گونه اشعار رسمی که باید آنها را اشعار فرمایشی نامید، دو شکل دارد یا شاعر صرفاً یک وظیفه معهود را انجام می‌دهد که در این صورت، مصنوع است و چنان‌که باید بر دل تأثیر نمی‌کند، و یا بر اثر نزدیکی و همنشینی چندین ساله با ممدوح و نیکی‌ها و محبت‌های فراوان دیدن، واقعاً از مصیبت مرگ او اندوهگین شده است. از سوز بیان و خلوص عواطف می‌توان دریافت که شاعر تا چه میزان به کسی که او را رثا می‌گوید، دلبسته بوده است. مرثیه فرخی در مرگ سلطان محمود غزنوی، بسیار سوزناک است و نشان می‌دهد که شاعر واقعاً به او علاقه‌مند بوده است:

در صورت اول، طبعاً اشعار فاقد روح حقیقی شعر است و جامد و بی‌روح و خشک به نظر می‌رسد؛ اما در صورت دوم، مسلّم است که مرثی شور و تأثیر بیشتری دارد؛ زیرا روح و قلب شاعر در ساختن آن اشعار دخیل بوده است. متأسفانه این نوع مرثیه در ادبیات فارسی، بسیار نیست. چه، اولاً مقدار مرثی رسمی از دیگر اقسام معروف شعر، کمتر است و دیگر اینکه غالباً شعرای مدیحه‌سرا، پیوستگی و نزدیکی خاصی با شخص مورد رثا نداشته‌اند. از این‌رو، مرثی معروف و پرسوز، معدود و انگشت‌شمار است.

۳-۲. رثای شخصی و خانوادگی

این نوع مرثیه که بهترین و مؤثرترین و پراحساس‌ترین نوع مرثی به شمار می‌رود، بر اشعاری اطلاق می‌شود که شاعر در رثای پدر، مادر، فرزند یا بستگان نزدیک سروده است و به علت پیوند قلبی و عاطفی شاعر با متوفی از سر اخلاص گفته شده و از دلی سوخته و طبعی اندوهگین تراوش یافته است، تأثیر و جذابیت زیادی دارد و باید این اشعار را در شمار اشعاری که واجد مفهوم حقیقی شعر هستند و نماینده احساسات و عواطف درونی و واقعی شاعر به شمار می‌روند، به حساب آورد. این گونه مرثی اگرچه در ادبیات فارسی بسیار نیست، در هر دیوانی که یافت شود، از زمره بهترین اشعار آن

شعر که هنوز بیش از چند قرن از ظهور و رواج آن نمی‌گذرد، اختصاص به مذهب تشیع دارد. (مؤتمن، ۱۳۴۶: ۹۵) رثای مذهبی مخصوص ذکر مناقب ائمه اطهار و شرح واقعه جانسوز کربلاست. از میان شاعران زیادی که بدین شیوه سخن پرداخته‌اند، محتشم کاشانی و ترکیب‌بند او در شرح واقعه کربلا، معروف خاص و عام است.^{۱۲} (رستگار فسایی، ۱۳۷۲: ۲۱۶)

۳-۵. رثای فلسفی یا رثای پیش از مرگ

گاهی در اشعار شاعران به خصوص آن دسته از شاعرانی که با مشرب تصوف و افکار عرفانی آشنا هستند، اشعاری یافت می‌شود که از احساسات تأثیرانگیز آنان نسبت به مسئله مرگ و حیات و افسوس بر گذشتن دوران شباب به غفلت و بطالت و احساس مرگ نزدیک حکایت می‌کنند؛ به این گونه اشعار که بیشتر جنبه تنبیهی و عرفانی دارد و در پاره‌ای از آنها، مثل این است که شاعر، پیش از مرگ بر خود مرثیه و تعزیت می‌خواند، مراثنی فلسفی می‌گویند.^{۱۳} (مؤتمن، ۱۳۴۶: ۹۰)

خاقانی در قلمرو مرثیه

خاقانی از جمله شاعرانی است که دیوانش بازتابی از زندگی واقعی خود اوست. بسیاری از قطعات و قصیده‌های او، بازگوکننده رخدادها و اتفاقات واقعی زندگی شاعر هستند. با وجود اینکه سبک شعر خاقانی، مصنوع است و او شاعری پرتکلف، خواننده اشعار خاقانی بدون شک با بسیاری از خصوصیات زندگی شاعر و

شاعر به حساب می‌آید. قدیم‌ترین نمونه آن، رثای فردوسی بر مرگ فرزند خویش است.

۳-۳. رثای دوستان و شاعران دیگر^{۱۰}

از قدیم‌ترین انواع شعر، رثائیه است که نخستین نمونه آن را در دیوان رودکی می‌یابیم، در رثای مرادی شاعر:

مُرد مرادی نه همانا که مُرد
مرگ چنان خواجه نه کاری است خُرد

(رستگار فسایی، ۱۳۷۲: ۲۱۳)

این نوع مرثیه در ادبیات فارسی بسیار معدود است. سعدی می‌نویسد: «مرا در عهد جوانی با جوانی اتفاق مخالطت بود و صدق مودت ... ناگهی پای وجودش به گل اجل فرورفت و دودِ فراق از دودمانش برآمد. روزها بر سر خاکش مجاورت کردم و از جمله بیت‌ها که در فراق او گفتم این بود:

کاش آن روز که در پای تو شد خارِ اجل،
دستِ گیتی بزدی تیغِ هلاکم بر سر
تا در این روزِ جهان بی‌تو ندیدی چشمم،
این منم بر سرِ خاکِ تو که خاکم بر سر

(گلستان: ۱۸۶)

نظامی نیز خاقانی را رثا گفت و این بیت از آن، معروف است^{۱۱}:

همی گفتم که خاقانی، دریغاگوی من باشد،
دریغا! من شدم آخرِ دریغاگوی خاقانی

(صفا، ۱۳۶۹: ۵۵۴/۲)

۳-۴. رثای مذهبی

این نوع مرثیه، تازه‌ترین موضوعی است که در ادبیات کلاسیک فارسی راه یافته است. این نوع

ویژگی‌های اخلاقی او آشنایی قابل توجهی پیدا می‌کند. خاقانی که در طی زندگی، شاهد مرگ فرزند ناکام و همسر محبوب و عمویی که در حق او، پدری‌ها نموده بود، همچنین شاهد از دست دادن پسرعم و دوستان و دیگر عزیزانش بوده، در رثای آنان، عالمی را به شیون وا می‌دارد. «در حسرت واپسین دیدار عزیزان گریبان چاک می‌کند و دل نمی‌دهدش که بی‌جمال آنان، دیده به دیدار عالم بگشاید و با اندوهی درخور مردان مرد - برخلاف تصور عامه که مرد نه می‌گیرد و نه چین بر جبین می‌آورد، مردانه می‌گیرد و در و دیوار سیه کرده به ماتم می‌نشیند و سر فروش عمر گرانمایه به عدم دارد». (معدن‌کن، ۱۳۸۲: ۲۰-۱۹) آنچه شاعر را بر آن داشته است تا فضل فروشی را کنار نهد، غم و اندوه است. سوز و گدازی که مرثیه‌های او را به دور از لغات و تعبیرات مشکل و سایر تعقیدها، دلنشین کرده است.

۱. مرثی شخصی و خانوادگی

دیوان خاقانی، سرشار از مرثیه‌های شخصی و خانوادگی، رثای دوستان، رثای تشریفاتی و رسمی است که رثای شخصی و خانوادگی، تأثیر و جذابیّت بیشتری دارد؛ زیرا نماینده احساسات و عواطف درونی و واقعی شاعر است و از سر اخلاص سروده و از دلی سوخته و طبعی مغموم تراوش یافته است، به طوری که زبان سخت و دشوار خاقانی آنجا که از سوز و درد خود می‌گوید، به زبانی سهل و آسان می‌گراید. از جمله

مرثی شخصی و خانوادگی خاقانی که بیشتر از هر واقعه دیگری، موجب غم و اندوه او شده، مرگ رشیدالدین است و هیچ‌یک از مصیبت‌های دوران زندگی خاقانی به اندازه مرگ فرزند ناکامش، رشیدالدین داغ بر دل او نگذاشته است. خاقانی که در طی زندگی به سوگ بسیاری از عزیزان نشسته است، با مرگ رشید تا پایان عمر به عزا می‌نشیند و در این واقعه جانگداز اشعار سوزناک و بسیار مؤثری می‌سراید. مرگ رشیدالدین همچون کوبه‌ای سهمگین بر روان خاقانی، او را درهم می‌شکند و وقتی از مرگ فرزندش، رشید و از بیماری او سخن می‌گوید، رنج و بی‌تابی واقعی یک پدر داغدیده را می‌توان از سخنش دریافت که گویی دیگر اندوه، دانش را از یاد او می‌برد و بدین‌گونه، سخن او از درد و سوز واقعی بهره می‌یابد. رقیق‌ترین و لطیف‌ترین احساسات خاقانی را می‌توان در عواطف او نسبت به فرزند جوان مرگش سراغ گرفت و بیشترین مرثیه در دیوانش در رثای رشیدالدین است:

وقت رفتن، رشید را گفتم
که بخواه آنچه آرزوت آید
گفت: کو عمر کارزو خواهم
کارزو بهر عمر می‌باید

(دیوان: ۸۷۲)

خاقانی در قصیده‌ای دیگر، خود را جای فرزند ناکامش گذاشته است، یک یک تأثرات، امیدهای خاموش شده و آرزوهای از دست رفته او را برمی‌شمارد. جوانی که رسیدن اجل و زهر ناامیدی را در تمام وجود خود احساس می‌کند:

دلنوازِ منِ بیمار شمایید همه
بهرِ بیمارنوازی به من آید همه
من چو مویی و ز من تا به اجل، یکسر موی
به سر موی ز من دور چرایید همه
من کجایم، خبرم نیست که مستِ خپر،
گر شما نیز نه مستید، کجایید همه

(دیوان: ۴۰۶)

در دیوان خاقانی، ابیات دیگری نیز وجود دارد که همه حاکی از رنج درون و اندوه فوق-العاده پدری داغ‌دیده در مرگ فرزند جوان و برومندش است:

صبحگاهی، سرِ خونابِ جگر بگشایید
ژاله صبحدم از نرگسِ تر بگشایید

(دیوان: ۱۵۸)

حاصلِ غم چه دارید؟ خبر باز دهید
مایه جانی است؛ از او، وامِ نظر باز دهید

(دیوان: ۱۶۲)

دریغ! میوه جانم، رشید کز سر پای
به بیست سال درآمد به یک نفس بگذشت

(دیوان: ۸۳۴)

بر سرِ شه، ره عجزیم، کمر بر بندیم
رختِ همت ز رصداگاهِ خطر بر بندیم

(دیوان: ۵۴۱)

پسر داشتم چون بلند آفتابی
ز ناگه به تاری مگاکش سپردم

(دیوان: ۹۰۲)

مصیبت دیگر خاقانی که از دردناک‌ترین و سخت‌ترین مصائب زندگی او بود، مرگ عمویش، کافی‌الدین عمر عثمان بود. عمویی که

وقتی خاقانی از پدر می‌رنجد و او را ترک می‌کند، به نزد او رفته، از دانش او بهره‌ها می‌جوید. خاقانی، تربیت اولیئه خود را بیشتر مرهون عموی خویش می‌داند که بزرگ‌ترین پشتیبان و حامی معنوی او تا بیست و پنج سالگی بود و از او به عنوان «ولی نعمت» خویش نام می‌برد و معتقد است که این عمو در حق او، پدری‌ها نموده است. پدر خاقانی چون نتوانسته بود در کودکی شاعر به تعلیم و تربیت او بپردازد و همچون «سام، پسرش، زال را دور انداخته بود»، مدتی او را رها کرد و این چنین خاقانی که با داشتن پدر، یتیم مانده بود، ناگزیر به سایه حمایت کافی‌الدین عمر بن عثمان خزید او نیز سیم‌غ‌وار برادرزاده را به زیر بال و پر خود گرفت و در خانه خود پرورش داد. (کنذلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۱۵۸) اشعاری که در رثای وی سروده است، از سوزناک‌ترین و پرمحتواترین مراثی وی شمرده می‌شود که همراه با احساسات ظریف شاعر است و خواننده را سخت متأثر می‌کند. مرگ کافی‌الدین، خاقانی را عمیقاً متأثر کرد که به همین مناسبت و به منظور بزرگداشت وی، چندین قصیده و مرثیه پرسوز و دردانگیز سرود:

راهِ نَفَسِ بسته شد از آه جگرتاب

کو هم نَفَسی تا نَفَسی رانم از این باب

(دیوان: ۵۶)

رفت آن که فیلسوف جهان بود و بر جهان

درهای آسمان معالی گشوده بود

(دیوان: ۸۷۲)

خاک بر سر پاش، خاقانی! و در خون خُسب؛ از آنک

۱۳۸۸: ۶۶)، با وجود این ابیاتی از شعر شاعر شروان بازمانده که دلالت بر اندوه و غم فراوان او از درگذشت همسرش دارد. همسر اوّل خاقانی، دختر ابوالعلائی گنجوی است و از مراثی پرسوزی که در سوگ وی سروده است، می‌توان به میزان مهر و علاقه شاعر نسبت به او پی برد. اشعاری که خاقانی در رثای همسرش سرود، قدرت زیادی در برانگیختن احساسات و جلب عاطفه خواننده دارد؛ زیرا شاعر در سرودن آن از دل فرمان برده و غم و اندوه‌های حقیقی خود را شرح داده است. خاقانی در سوگ همسرش، شویی دردمند و غمزده است که نمی‌خواهد «بی‌باغ رخ او دنیا را ببیند»:

بی‌باغ رُخت، جهان مبینام
بی‌داغ غَمّت، روان مبینام
بی‌وصل تو کاصلِ شادمانی است
تَن را دلِ شادمان مبینام

(دیوان: ۳۰۶)

و باز به فریاد می‌آید که «بس و فاپرورد یاری داشتم»:

بس و فاپرورد یاری داشتم
بس به راحت روزگاری داشتم
چشم بد دریافت، کارم، تیره کرد
گرنه روشن‌روی کاری داشتم

(دیوان: ۳۰۷)

۲. مراثی دوستان

مراثی خاقانی به سوگواری فرزند و همسر و عم ختم نمی‌شود؛ بلکه وی درباره مرگ بسیاری از بزرگان و ائمه دین و امیران و فرمانروایان نیز قصاید

زیر خاک است آن که از خاکیت، مردم کرده بود (دیوان: ۸۷۳)

اما مرگ کافی‌الدین، پایان همه چیز نبود. کافی‌الدین غم، فرزند فرزانه‌ای داشت به نام وحیدالدین عثمان که ظاهراً از خاقانی چند سال بزرگ‌تر بود و در زمان پدر نیز مانند دستیار او در تعلیم خاقانی سهمی داشت. وحیدالدین هم چندی پس از پدر درگذشت و خاقانی که بیشتر روزگارش با ناله و شکوه همراه بود، قصیده‌ها و قطعه‌هایی در یاد او سرود. خاقانی که نسبت به پسرعمویش، احساس حق‌شناسی بسیار می‌کرد، در اشعارش، پاک‌ترین احساسات خود را نثار وی نمود و از محبت بی‌پایان خود نسبت به او و ماتم خویش در سوگ وی سخن می‌گوید:

کو آن که نقد او به ترازوی هفت چرخ
شش‌دانگ بود راست بهر کفه‌ای که سخت

(دیوان: ۸۳۴)

جانِ عَطارد از تَپشِ خاطرِ وحید
چونان بسوخت کز فلک، آبی نمائندش

(دیوان: ۸۹۲)

جانِ سگ دارم به سختی و رنه سگ‌جان بودمی
از فغانِ زار چون سگ هم فروآسودمی

(دیوان: ۴۴۲)

یکی دیگر از مراثی شخصی و خانوادگی خاقانی، اشعاری در رثای همسرش است، اگرچه در میان اشعار خاقانی، بعضی ابیات، نشان‌دهنده نگاه عامیانه، سنتی و تحقیرآمیز نسبت به زن است که او را مایه حقارت مرد می‌داند و دربند زنان بودن را بردگی مردان می‌پندارد.^{۱۴} (حسینی،

درد و رنج واقعی یک پدر داغ‌دیده که در فراق از دست دادن فرزندش به ماتم نشسته است و در وصف سوگ عزیز از دست رفته‌اش، ساده‌ترین الفاظ را که با بیان او مناسب است پیدا می‌کند و به قول خانیکوف گویی «انده دانش را از یاد او می‌برد» (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۲۹) و این چنین سخن او از سوز و درد واقعی بهره می‌یابد.

۳. مرثی تشریفاتی و رسمی

خاقانی علاوه بر مرثیه‌هایی درباره خانواده و دوستانش، اشعاری در رثا شاهان و فرمانروایان دارد که جزء رثای تشریفاتی و رسمی است و نسبت به رثای شخصی و خانوادگی از جذابیت و تأثیر کمتری برخوردار است. از جمله در رثای فخرالدین منوچهر شروانشاه می‌گوید:

ای دل! ز دام گلخن تن درگذشتنی است

ای تن! به بام گلشن جان برگزشتنی است

(دیوان: ۵۲۷)

دو فرزند شروانشاه:

ای روزرفندگان! جگر شب فرو درید

آن آفتاب از جگر شب برآورد

(دیوان: ۵۳۲)

امام ابو‌عمر و اسعد:

کو دلی کائده‌گسار بود بس

در جهان زو بوده‌ام خشنود بس

(دیوان: ۲۰۷)

خبر برآمد کان آفتاب شرع فروشد

هزار آه ز هرکان خبر شنود، برآمد

(دیوان: ۸۷۹)

رثایی ساخته است. از جمله در مرگ امام محیی - الدین محمد بن یحیی نیشابوری که عُزان، خاک در دهانش ریختند و به طرز فجیعی او را کشتند، اشعار دل‌انگیزی سروده است. خاقانی در رثای ابن مرد بزرگ که به چنان وضعی فجیع از میان رفت، چندین قصیده دارد که درجه حساسیت شاعر و تأثیر این واقعه را در روح او نشان می‌دهد:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد

(دیوان: ۱۵۵)

ناورد محنت است در این تنگنای خاک

محنت برای مردم و مردم برای خاک

(دیوان: ۲۳۷)

خاقانیا! به سوگ خراسان سیاه‌پوش

کاصحاب فتنه گرد سوادش سپاه برد

(دیوان: ۸۷۱)

های، خاقانی! تو را جای شکرریز است و شکر

گر دهانت را به آب زهرناک آکنده‌اند

(دیوان: ۸۷۱)

این مرثی که جزء مرثی شخصی و خانوادگی خاقانی است، انگیزه سرودن آن، نه از روی چشم‌داشت مادی و زیاده‌خواهی و خواست جاه و مقام است؛ بلکه این مرثی از دل سوخته و مصیبت‌زده شاعر و از دردهای روحی او سرچشمه می‌گیرد و چون از دل برمی‌خیزد، لاجرم بر دل می‌نشیند. این شاعر پرتکلف آنجا که دردها و سختی‌های خود را بیان می‌کند، زمانی که از مرگ عزیزانش سخن می‌گوید، خواننده، درد و رنج او را به خوبی حس می‌کند.

امام شهاب الدین شروانی:

سر، چه سنجد که هوش می‌بشود

تن، چه ارزد که توش می‌بشود

(دیوان: ۱۶۸)

شیخ الاسلام ابومنصور عمده الدین حفده:

آن پیر ما که صبح‌لقایی است خضرنام،

هر صبح، بوی چشمه خضر آیدش ز کام

(دیوان: ۳۰۰)

نصره الدین سپهد اعظم ابوالمظفر لیالواشیر

از امرای مازندران که به خاقانی ارادت داشتند و از

بذل محبت و نعمت به او دریغ نمی‌کرده است.

خاقانی در سوگواری او اشعار زیبا و رسایی

سروده است:

ای قبله جان! کجاست جویم؟

جانی و به جان، هوات جویم

(دیوان: ۳۰۴)

خواجه ابوالفارس:

کارم از دست پایمرد گذشت

آهم از چرخ لاجورد گذشت

(دیوان: ۵۳۷)

مویدالدین محمود تفلیسی:

خاقانیا! به جوی هنر، آب، تیره ماند

کان بحر دل مؤید روشن روان نماند

(دیوان: ۸۷۱)

جمال الدین اصفهانی وزیر صاحب موصل:

جمال صفهان، نظام دوم

که گیتی، سیم جعفر انگاشتش

(دیوان: ۸۹۱)

عمده الدین محمد بن اسعد:

در دهر سیه سپیدم افکند

بخت سیه سپید کارم

(دیوان: ۹۰۱)

فرزند بمرد و مقتدا هم

ماتم ز پی کدام دارم؟

(دیوان: ۹۰۲)

۴. مراثی فلسفی و اجتماعی

قصیده معروف «ایوان مدائن» را در شمار مراثی

اجتماعی دانسته‌اند.^{۱۵} این گونه اشعار به واسطه

رویداد حوادثی از قبیل زلزله، سیل، قتل عام‌های

فجیع و... سروده شده است. در قصیده ایوان

مدائن، آنجا که شاعر، ایوان را سلسله گسسته

می‌یابد و آنگاه که گذشته پرصلابت این قصر را

یادآور می‌شود، با اندوه و افسوس همچون دجله

صد دجله خون می‌گرید:

هان! ای دل عبرت‌بین! از دیده، عبرت کن، هان!

ایوان مدائن را آینه عبرت دان

یک ره ز لب دجله، منزل به مدائن کن

وز دیده، دوم دجله بر خاک مدائن ران ...

...گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک

زایشان، شکم خاک است آستن جاویدان

چندین تن جباران کاین خاک فروخورده است،

این گرسینه چشم، آخر هم سیر نشد زایشان

(دیوان: ۳۵۸)

۵. نقد موسیقایی مراثی خاقانی

آنچه در نقد موسیقایی مراثی خاقانی درخور ذکر

است، این است که شاعر گاه از اوزان کوتاه و نرم و

لطیف استفاده می‌کند که گویی اشک به آرامی در

سکنات موجود در بیت جاری است و همخوانی

تمام با محتوای مرثیه دارد. (ذوالفقاری، ۱۳۸۱: ۱۱۶)
مرثیه خاقانی در مرگ اهل بیت خویش از این نوع است که در بحر رمل مسدس محذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) سروده شده است.

بس و فاپرورد یاری داشتم
بس به راحت روزگاری داشتم
چشم بد دریافت، کارم تیره کرد
گر نه روشن روی کاری داشتم
من نبودم بیدل و یار این چنین
هم دلی، هم یار غاری داشتم

(دیوان: ۳۰۷)

همچنین مرثیه اهل بیت خویش را با اندکی تحرک نسبت به وزن ابیات قبل با همان کوتاهی در بحر هزج مسدس آخرب مقبوض مقصور (مفعول مفاعیلن مفاعیلن) می آورد که همین اندک تحرک، اضطراب و بیقراری شاعر را هنگام سوگ نشان می دهد:

بی باغ رخت، جهان مبینام
بی داغ غمت، روان مبینام
بی وصل تو، کاصل شادمانی است،
تن را دل شادمان مبینام
بی لطف تو، کاب زندگانی است،
از آتش غم، آمان مبینام

(دیوان: ۳۰۶)

خاقانی مراثی خود را در اوزان مثنی و بلندتر با تحرکات بیشتر نیز می آورد. از این رو، هرگز نمی توان گفت خاقانی در بیان احساسات و عواطف خویش صرفاً از اوزان کوتاه و نرم و لطیف استفاده کرده است. به عنوان مثال مرثیه فرزندش رشیدالدین در بحر رمل مثنی مخبون مقصور (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان):

حاصلِ غم چه دارید؟ خبر باز دهید
مایه جانی است؛ از او، وامِ نظر باز دهید
هر براتی که املِ راست ز معلومِ مراد،
چون نرانند به دیوانِ قدر باز دهید
ز آتشِ دل چو رسد دود سویِ روزنِ چشم
از سویِ رخنه دل، جان به شرر باز دهید

(دیوان: ۱۶۲)

دلنوازِ منِ بیمار، شما یید همه
بهرِ بیمارنوازی به من آید همه
من چو مویی و ز من تا به اجل، یکسر موی
به سر موی ز من، دور چرایید همه

(دیوان: ۴۰۶)

یا مرثیه شیخ الاسلام ابومنصور عمده الدین حفده که در بحر مضارع مثنی آخرب مکفوف مقصور (مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان) آمده است:

آن پیرِ ما، صبح لقای است خضرنام
هر صبح، بوی چشمه خضر آیدش ز کام

(دیوان: ۳۰۰)

و یا مرثیه امام محمد بن یحیی در همین بحر که می گوید:

آن مصرِ مملکت که تو دیدی، خراب شد
و آن نیلِ مکرمت که شنیدی، سراب شد

(دیوان: ۱۵۵)

ناوردِ محنت است در این تنگنای خاک
محنت برای مردم و مردم برای خاک

(دیوان: ۲۳۷)

و در رثای امام شهاب الدین شروانی در بحر خفیف مسدس مخبون اصلم مسبغ (فاعلاتن فاعلان) سر چه سنجد که هوش می بشود

سر چه سنجد که هوش می بشود

تن چه ارزد که توش می‌بشود

(دیوان: ۱۶۸)

بنابراین رثا و احساسات رقیق خاقانی در قالب مرثیه در اوزانی همچون فاعلاتن مفاعلن فع لان، مفعول مفاعلن فاعولن و همچنین اوزان بحر رمل مثنی و هزج و مقارب دیده می‌شود.

بحث و نتیجه‌گیری

مرثیه، رهاورد تجربه عاطفی شاعر و ترجمان شرایط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه اوست و شاعر در آن سوگ و سوزهای درونی خویش را در غم فراق ابدی عزیزان خود به نمایش می‌گذارد. در این شکل خاص از شعر، بیشتر عنصر عاطفه، تخیل و احساس بر جنبه عقل و منطق غلبه پیدا می‌کند و از عاطفه‌ای صادق و احساسی راستین سرچشمه می‌گیرد.

مرثیه خاقانی، تصویرگر اوج عاطفه و قلّه احساس این شاعر نازکدل است و بدون خواندن مرثیه‌های او، پی بردن به احساس لطیف و عواطف قلبی این شاعر، ممکن نیست. شاعر داغ‌دیده شروان که در طی زندگی، شاهد مرگ فرزند ناکام، همسر، عم، پسرعم و دوستان خود بوده در رثای آنان عالمی را به شیون وامی‌دارد. رقیق‌ترین و لطیف‌ترین احساسات خاقانی را می‌توان در عواطف او نسبت به فرزند جوان مرگش، رشیدالدین، سراغ گرفت و بیشترین مرثیه در دیوانش در رثای او است؛ رثاهایی که هر بیت آن اشک چشم پدر پیر و رنجیده‌ای است که بر سر مزار پسرش فرو می‌ریزد و هر مصراع آن

آتشی است که طبیعت در دل شاعر برافروخته است و در غم او همه را به گریستن می‌خواند. بیشتر مرثیه‌های خاقانی از پراحساس‌ترین و شاعرانه‌ترین آثار اوست و در آنها، باریکی‌اندیشه و لطف تعبیر در مرتبه‌ای است که بعضی از مرثیه‌ها با این همه اندوهی که در آنهاست، بیشتر از غزل‌ها و مدح‌هایش دلنشین و خواندنی است.

یادداشت‌ها

۱. یکی از ویژگی‌ها و خصوصیات مرثیه خاقانی این است که باز گوینده اوضاع و احوال اجتماعی و آداب و رسوم دوران اوست. در مرثیه که در سوگ فرزندش سروده، معتقدات مردم هنگام بروز بیماری و طریقه معالجه آن، توسل به رمل، طلسمات و نذورات، نوشتن دعا با زعفران بر نی و... همه در شعر خاقانی ظهور دارد.

۲. زین‌العابدین مؤتمن در تعریف مرثیه می‌نویسد: «مرثیه یا رثاء در اصطلاح ادب بر اشعاری اطلاق می‌شود که در ماتم گذشتگان و تعزیت یاران و بازماندگان و اظهار تأسف بر مرگ پادشاهان و بزرگان و ذکر مصائب ائمه اطهار مخصوصاً سیدالشهدا و دیگر شهدای کربلا و ذکر مناقب و مکارم و تجلیل از مقام و منزلت شخص متوفی و بزرگ نشان دادن واقعه و تعظیم مصیبت و دعوت ماتم‌زدگان به صبر و سکون و معانی دیگر از این قبیل سروده شده باشد». (مؤتمن، ۱۳۴۶: ۸۶)

۳. برخی از مورخان اولین مرثیه سرا را حضرت آدم^(ع) می‌دانند و معتقدند که وقتی هابیل توسط برادرش کشته شد، پدر در فراق او ابیاتی را بر زبان جاری ساخت. اما با توجه به عقیده اکثر مورخان مبنی بر اینکه شعر عرب حدود دویست سال قبل از

- بعثت پیامبر اکرم (ص) آغاز می‌شود، در آنچه از شعر فصیح عربی قبل از این تاریخ ذکر می‌گردد جای شک و تردید است. (مهدی‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۶۴)
۴. ای آموزگار بزرگ، مرزکو...
ای شبان، ای چراغی که زود خاموش شدی، چشم ما سیاه شد کم سو و نابینا شد...
ای خورشید بزرگ که از جهانیان پنهان شدی، چشمان ما تار شد
- (امامی، ۱۳۶۸: ۲۰)
۵. رجوع کنید به: زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۱۴۵.
۶. خنساء، شاعره عرب، به دلیل داشتن دیوانی که تقریباً تمامی آن را مرثیه‌هایی در سوگ دو برادرش، معاویه و صخر، دربرمی‌گیرد، به شاعر سوگوار معروف است. (محسنی‌نیا، ۱۳۸۷: ۱۸۱)
۷. از مرثیه رودکی اشعاری است در رثاء ابوالحسن مرادی بخارایی با مطلع:
مرد مرادی نه همانا که مرد مرگ چنان خواجه نه کاریست خرد و مرثیه او در سوگ امیر اسماعیل سامانی:
ای آنکه غمگنی و سزاواری و ندر نهان سرشک همی باری
- (رزمجو، ۱۳۷۲: ۹۹)
۸. این شیوه میان شعرای عرب هم معمول بوده و گویا اولین شاعری که در عرب جمع میان تعزیت و تهنیت کرده، عبدالله بن همام است که پس از درگذشتن معاویه و جلوس یزید بر مسند خلافت اشعاری در این معنی سرود. (مؤتمن، ۱۳۴۶: ۸۳)
۹. رجوع کنید به: مؤتمن، ۱۳۴۶: ۸۶-۸۵.
۱۰. اشعار مربوط به مرگ معشوق نیز در این قسمت جای می‌گیرد.
۱۱. مرثیه احمد شاملو بر ماتم فروغ فرخزاد:
به جستجوی تو
- بر درگاه کوه می‌گیریم
در آستانه دریا و علف...
(شمیسا، ۱۳۸۸: ۶۴۶)
- و در سوگ جلال‌آل احمد می‌گوید:
قناعت وار تکیده بود
باریک و بلند
چون پیامی دشوار...
- (همان: ۶۷۱)
۱۲. اشعاری که برای خواننده شدن در مراسم سوگواری ایام عاشورای حسینی سروده و خوانده می‌شود، نوحه‌سرایی نامیده می‌شود. اصطلاح روضه خوانی نیز پس از تألیف کتاب روضه الشهدا اثر کمال‌الدین حسین بن علی واعظ کاشفی سبزواری رواج یافت که درباره مصائب امام حسین (ع) و یاران اوست. (مردانی، ۱۳۸۱: ۴۸)
۱۳. به این نوع مرثیه «ندب نفس» گویند. برای اطلاعات بیشتر رک: مهدی‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۶۹.
۱۴. خاقانی با همین نگاه زن‌ستیزانه، در اشعاری در رثای دخترش می‌گوید:
پیش بین دختر نو آمد من
دید کافاتش از پس است، برفت
سرفکنده شدم چو دختر زاد
بر فلک سر فراختم چو برفت
- (دیوان: ۸۳۵)
۱۵. بعضی از نویسندگان این قصیده را در شمار مرثیه فلسفی دانسته‌اند. (افسری‌کرمانی، ۱۳۷۱: ۱۵۷)

منابع

افسری کرمانی، عبدالرضا (۱۳۷۱). نگرشی به مرثیه سرایی در ایران. چاپ اول. انتشارات اطلاعات.

- امامی، نصرالله (۱۳۶۸). *مرثیه‌سرایی در ادبیات فارسی، تا پایان قرن هشتم*. چاپ اول. تهران: جهاد دانشگاهی.
- انوشه، حسن (۱۳۷۵). *دانشنامه ادب فارسی*. ج ۱. مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه.
- آبدانان مهدی‌زاده، محمود؛ بهروزی، مجتبی (بهار و تابستان ۱۳۸۶). «شکل‌گیری مرثیه در عصر جاهلی و آغاز دوره اسلامی». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*. سال ۵۰. شماره ۲۰۱.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۷). *دیوان غزلیات حافظ*، با مجموعه تعلیقات و حواشی علامه محمد قزوینی. به اهتمام ع - جریزه‌دار. چاپ اول. انتشارات اساطیر.
- ذوالفقاری، محسن (بهار ۱۳۸۱). «تحلیل انتقادی بر موسیقی شعر خاقانی شروانی». *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*. شماره ۲.
- رزمجو، حسین (۱۳۷۲). *انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی*. چاپ دوم. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- رستگارفسائی، منصور (۱۳۷۲). *انواع شعر فارسی*. چاپ اول. شیراز: انتشارات نوید.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱). *شعر بی دروغ شعر بی نقاب*. انتشارات علمی.
- _____ (۱۳۸۳). *دیدار با کعبه جان*. چاپ سوم. انتشارات سخن.
- سجادی، سیدضیاءالدین (۱۳۸۵). *دیوان خاقانی شروانی*. چاپ هشتم. انتشارات زوار.
- سعدی، شیخ‌مصلح‌الدین (۱۳۷۵). *گلستان*. تصحیح محمد خزائلی. چاپ سوم. انتشارات جاویدان.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۸). *راهنمای ادبیات معاصر*. چاپ دوم. نشر میترا.
- _____ (زمستان ۱۳۷۰). *انواع ادبی*. انتشارات باغ آینه.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات در ایران*. ج ۲. چاپ سوم. انتشارات فردوسی.
- ضیف، شوقی (۱۳۶۲). *نقد ادبی*. ترجمه لمیعه ضمیری. چاپ اول. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کندلی هریسچی، غفار (۱۳۷۴). *خاقانی شروانی، حیات، زمان و محیط او*. ترجمه میرهدایت حصاری. چاپ اول. مرکز نشر دانشگاهی.
- محسنی‌نیا، ناصر؛ پوریزدان‌پناه‌کرمانی، آرزو (۱۳۸۷). «مرثیه‌سرایی در ادب فارسی و عربی با تکیه بر مقایسه مرثیه ابوالحسن تهامی و مرثیه خاقانی شروانی». *فصلنامه ادبیات تطبیقی*. سال دوم. شماره ۸.
- مردانی، فیروز (۱۳۸۱). «مرثیه‌سرایی در ادبیات فارسی». *کیهان فرهنگی*. شماره ۱۹۷.
- معدن‌کن، معصومه (۱۳۸۲). *بزم دیرینه عروس*. چاپ چهارم. مرکز نشر دانشگاهی.
- مؤتمن، زین‌العابدین (۱۳۴۶). *شعر و ادب فارسی*. چاپ اول. بنگاه مطبوعاتی افشاری.